أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 «وَ أَمَّا اللَوَاتِى فِى الحِلمِ: فَمَن قَالَ لَكَ: إن قُلتَ وَاحِدَةً سَمِعتَ عَشرًا فَقُل: إن قُلتَ عَشرًا لَم تَسمَع وَاحِدَةً!»

 آنچه كه در مسائل سلوك مربوط به بردباری و كفّ نفس است این است كه: اگر كسی به شما گفت: یك حرف به من بزنی ده تا پاسخت را می‌دهم. شما بگو: اگر ده تا گفتی یك مورد هم از من پاسخ نمی‌شنوی. و كسی كه [تو را] شتم می‌كند بگو: إن كُنتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ؛ اگر تو صادق هستی در آنچه كه می‌گویی، مسئله واقعی و حقیقی است و مطلبی كه راجع من می‌گویی صحیح است: فَأَسأَلُ اللَه أَن يغفِرَ لِى؛ از خدا می‌خواهم كه از خطای من درگذرد. و اگر خلاف می‌گویی و به من اتهام می‌بندی از خدا می‌خواهم كه از تو درگذرد. و كسی كه تو را به درشتی وعده بدهد با او به نصیحت و رعایت عمل نما.

 راجع به این فقرات، خدمت دوستان عرض شد كه برگشت همه این مطالب به خود انسان و به كیفیت برخورد انسان با مسائل اجتماعی است؛ یعنی در واقع مطلب روی این جهت دور می‌زند كه انسان جایگاه خودش را در این‌گونه موارد می‌خواهد ارزیابی كند. این مطلب خیلی مهمی است و همه ما درگیرش هستیم؛ یعنی بی‌بُروبَرگرد همه ما نسبت به این قضیه درگیر هستیم.

 آنكه می‌گوید: اگر یكی بگویی ده تا می‌شنوی. اگر شخصی به او بگوید كه این یكی گفته تو هم یكی بگو. این چه عاملی است كه می‌گوید اگر یكی بگویی ده تا جوابت را می‌دهم؟ این غیر از این است كه می‌خواهد خودش را مطرح كند؟ به دنبال اثبات مطلب نیست، به دنبال اثبات خودش است وگرنه با یكی پاسخ گفتن هم پاسخ او داده می‌شد دیگر. چرا می‌گوید ده تا؟ این ده تا یعنی نُه تا برای من است، یكی‌اش جواب تو، نُه تا را هم به حساب من بگذار! نه تا مربوط به من است و اینكه به من این حرف را زدی.

 اما در قبالش حضرت می‌فرمایند: تو این‌جور پاسخ بده كه اگر ده تا گفتی یكی هم جوابت را نمی‌دهم. چرا جوابت را نمی‌دهم؟ حالا آنكه چرا جوابت را نمی‌دهم نیاز به صحبت دارد كه چرا انسان نباید جواب بدهد، در كجا باید پاسخ بدهد و در كجا باید توجه و اعتنا نكند.

 یك‌روز خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودیم، گفتم شنیدم فلان شخص راجع به شما و مطالب شما این‌طور گفته است و اگر شما اجازه بدهید ما برویم مثلًا او را از اشتباه دربیاوریم، برایش رفع ابهام بشود. ایشان پاسخ دادند این فردی نیست كه در مقام رفع ابهام و اینها باشد، قضایا را خوب می‌داند، بنابراین رفتن شما چه نتیجه‌ای دارد؟ یك وقتی شخصی است مطلب را اشتباه فهمیده [یا] یك قضیه‌ای را اشتباه متوجه می‌شود، خب انسان باید [او را از اشتباه‌] دربیاورد و وظیفه‌اش هم هست، تكلیف است كه اگر یك وقتی سوءظنی در شخصی هست در مؤمنی هست، انسان آن سوءظن را برطرف كند.

 یكی از دوستان كه هنوز در قید حیات است می‌گفت در خدمت مرحوم آقای حداد بودم، ایشان شنیده بودند كه او [شخصی دیگر] تحت تأثیر قرار گرفته و خیلی مطالب پشت سر ایشان می‌گویند از این‌

 حرف‌ها می‌زدند: این سنی است و ولایت ندارد و چیزهایی كه همیشه از این مسائل هست! یك‌دفعه در كنار خیابان با هم می‌رفتیم و مرحوم آقای حداد به این فرد سلام كردند او شخص معمّمی بود و جواب سلام آقای حداد را نداد و همین‌طوری رد شد. بعد وقتی كه رفتیم آقای حداد رو كردند به من گفتند: آخر ما چه كردیم كه باید این فرد جواب سلام ما را ندهد؟ مگر جواب سلام واجب نیست؟

 تو كه عمّامه سرت هست این‌قدر نمی‌فهمی كه جواب سلام واجب است! آن‌وقت چه توقعی از سایر افراد است! خیلی عجیب است، یعنی وقتی كه انسان به جایی خودش می‌رسد می‌بیند با بقیه فرقی نمی‌كند. اینها فقط زبان است كه تابه‌حال حركت می‌كرد، دل همراه این زبان حركت نمی‌كرد، صحبت‌هایی كه برای افراد می‌كرد، منبرهایی كه می‌رفت، نصیحت‌هایی كه می‌كرد، بالا، پایین، مقاله و كتاب می‌نوشت این طرف برو، آن طرف برو، تبلیغ، همه اینها فقط زبان می‌چرخید.

 بعد ایشان فرمودند كه برویم او را از اشتباه بیرون بیاوریم نگذاریم كه در اشتباه بماند، خوب نیست. ببینید چقدر این اولیاء خدا برای دستگیری اهتمام داشتند، آخر اینها كه توقعی از این افراد ندارند، حالا برود این حرف را بزند كه فردا بلند شود بیاید خانه. بابا این اصلا حوصله ندارد پاسخ زن و بچه‌اش را بدهد حالا افراد بخواهند بیایند منزلش بروند. گفتند با هم رفتیم منزلش در زدیم و در را باز كرد. دیگر وارد نشدند همان‌جا آقای حداد به ایشان گفتند: آقا من یك سؤال از شما می‌كنم، ما شهادت به توحید و شهادت به رسالت پیغمبر و ولایت امیرالمؤمنین می‌دهیم، شما روی چه حسابی جواب سلام ما را ندادی؟ واقعاً آمدیم از شما سؤال بكنیم چه قضیه‌ای بوده؟ گفتند این همین‌طور سرش را انداخت پایین، هیچ اصلًا حرف نزد و خیلی خجالت كشید و نادم شد و از ایشان عذرخواهی كرد و دیگر نوبت به مطالب دیگر نرسید.

 چرا باید از اول این‌طور باشد؟ به همین راحتی كه می‌گویند. بابا ما می‌گوییم اشهد ان لا اله الا اللَه، اشهد ان محمد رسول اللَه، اشهد ان علیا ولی اللَه، روی چه حسابی شما جواب سلام ما را نمی‌دهید؟ همین‌طور ماند، چه بگوید؟ بگوید شما ولایت ندارید، می‌گوید بابا من جلویت دارم شهادت می‌دهم، خودم دارم شهادت می‌دهم، دیگر معنا ندارد. خب آدم صافی بود، تحت تأثیر قرار گرفته بود، منفعل شد و بعد دیگر نسبت به ایشان رعایت احترام می‌كرد.

 اگر ما در این مطلب دقت كنیم می‌بینیم مسئله به خود انسان باز می‌گردد؛ یعنی در واقع مسئله نفس و مقام اثبات در اینجا مطرح است كه نفس می‌خواهد خودش را مطرح كند. وقتی كه نفس می‌خواهد خودش را مطرح كند دیگر در اینجا كاری ندارد به اینكه حرفی كه زده درست یا غلط است. چون می‌خواهد خودش را مطرح كند خودش را از دسته نیندازد، كوتاه نیاید، جلوی دیگران نگویند این اشتباه كرده.

 یك‌دفعه در یك قضیه‌ای، شخصی به ما گفته بود: شما آن موقع این حرف را زدی بعد برگشتی. گفتم: بله، این حرف را زدم و بعد برگشتم. گفت: پس بنابراین هیچ اعتباری به حرف‌های شما نیست كه بعدا برنگردید. گفتم: بله همین‌طور هم هست. بنده در هر وقتی آن حرفی را كه تشخیص می‌دهم می‌زنم. مگر بنده‌

 معصوم هستم كه حرف اول و آخرم یكی باشد؟ بنده یك بشر هستم مثل سایر افراد، در هر زمانی بنا بر آن موقعیت و تشخیصی كه در آنجا می‌دهم، مطابق با او می‌گویم اگر نگویم خیلی كار غلطی كردم.

 بنده یك روز نسبت به یك نفر معتقد به عدالتش هستم، می‌گویم آدم عادلی است پشت سرش هم نماز می‌خوانم؛ دو روز دیگر از او فسق دیدم، باز هم می‌توانم بگویم عادل است؟ نه دیگر، باید بگویم فاسق است دیگر. بگویم نخیر چون بنده گفتم پارسال این عادل است، این كسر شأن است، می‌گویند آقا تو كه خودت تعریف كردی، چرا از حرفت برمی‌گردی؟ از حرف برگشتن این است كه انسان در همان موقعیتی كه دارد یك حرفی را می‌زند در همان موقعیت بخواهد خلافش را بگوید، این خلاف و غلط است. ولی اگر برایش یك مطلب دیگری روشن شد واجب است كه بیاید از حرفش دست بردارد، پس بگوید نه همین‌طور بماند تا قیامت! چون من گفتم كه این آدم خوبی است، الان هر غلطی هم بخواهد بكند، نه دیگر گفتم دیگر، نمی‌شود برگشت، وقتی من گفتم حتما [درست است.] این خیلی حماقت است، خیلی باید یكی الاغ باشد تا اینكه یك همچنین برداشتی بخواهد نسبت به یك فردی بكند.

 یا اینكه یك فردی آدم فاسق و خلافكاری است، بنده بگویم آقا حواستان باشد؛ بعدا آدم سالمی شد توبه كرد و رفت و رفتارش را تغییر داد؛ بگویم نخیر چون من تابه‌حال این را فرد خلاف می‌دانستم حالا بیچاره صد دفعه هم توبه كرده نخیر تو همان فلانی هستی كه قبلا بودی؛ چون من حرفی كه زدم بد است زشت است توجه می‌كنید؟ این همان قضیه‌ای است كه راجع به ابوحنیفه روز عید غدیر گفتم. آمده می‌گوید دست فلان را قطع كنید، آمدند می‌گویند آقا این قضیه‌اش این‌جوری است، چرا برمی‌داری می‌گویی دستش را قطع كنند؟ زود بفرست وگرنه قطع می‌كنند. ابوحنیفه گفت ولش كن من دو حرف نمی‌زنم اگر بگویم می‌گویند ابوحنیفه حرفش دو تا شده است. آقا رفتند دستش را قطع كردند. به خاطر اینكه حرفش برنگردد. حاضر است یك انسان بی‌گناه دستش را قطع كنند، آن وقت این می‌شود از مفاخر اسلام! آقایان تو كتابهایش می‌گویند این آقا از مفاخر اسلام است!

 این یعنی چی؟ بنده یك روز این حرف را زدم و درست هم زدم، بعدا برای من مسائلی روشن می‌شود و حقیقت جور دیگری نمایان می‌شود، باید از حرفم برگردم و مطلب جدید را بگویم. سال دیگر مطلب دیگری روشن می‌شود طبق او باید بگویم، صد سال هم اگر بر من بگذرد در هر سال یك حرف، مخالف با حرف قبل باید بزنم، طبق همان برداشت و موقعیتی كه برای بنده پیش می‌آید. همه هم باید همین‌طور باشند، این می‌شود متابعت از حق نه متابعت از نفس. متابعت از نفس این است كه" نه بد است زشت است برای من"، بگویند كه آقا یك حرفی زده این چطوری حرفش عوض شده؟ خب كی یك همچنین حرفی می‌زند؟ جز اینكه یك شخص خودش را در جایگاه معصوم تلقی كند می‌تواند یك همچنین برداشتی و انتظار و توقعی داشته باشد؟ این نمی‌شود. ما بشر هستیم باید قبایی كه به قامت ما آراسته است آن را بپوشیم، قبایی كه مربوط به معصوم است به قامت ما آراسته نیست. حد خودمان را باید نگه داریم، از خطوط قرمز نباید تجاوز كنیم و آنچه را كه تشخیص می‌دهیم باید طبق او عمل كنیم و مواظب باشیم كه از حدود تجاوز نشود و در حریم افق‌هایی كه ما لایق برای ورود در آن افق‌ها نیستیم وارد نشویم، آنها مربوط به دیگران است، آنها مربوط به‌

 افراد دیگر است.

 یك كسی آمده بود كه آقا این قضیه اقتصادی به چه نحو است؟ من گفتم مسئله به این كیفیت است. گفت كه من آن زمان خدمت پدر شما می‌رسیدم این‌طوری می‌گفتند. گفتم بنده كه پدرم نیستم؛ اولا اینكه این زمان با آن زمان دوتاست، بیست سال ازش گذشته، ثانیا كه بنده پدرم نیستم، اگر بنده پدرم بودم موقعیت پدرم را داشتم شاید مثل او حكم می‌كردم، ولی چون پدرم نیستم طبق تشخیص خودم عمل می‌كنم، الان تشخیص من این است. شما با پدر من آن‌جور عمل می‌كردی خودت می‌دانی ارتباطی به من ندارد، من باید به نحوی عمل كنم كه فردا پاسخگو باشم. بله، اگر موقعیت و بینشم مثل ایشان بود، اشراف و اطلاعم مثل ایشان بود شاید قضیه فرق می‌كرد و خیلی مطلب جلوتر از این هم می‌رفت، ولی از آنجایی كه بنده یك همچنین اشرافی ندارم باید طبق شرع و طبق آنچه كه ظاهر شرع به بنده حكم می‌كند، طبق آن حكم كنم.

 فردا خدا پدرمان را درمی‌آورد. تو كه تشخیصت به این نحو بود به صرف گفتن ... وانگهی از كجا تو داری راست می‌گویی؟ از كجا تو اشتباه نمی‌كنی؟ از كجا تو در تشخیصت كاری را كه او كرده به نحو دیگری داری حمل می‌كنی؟ شاید او در همان موقع این نحوه كه با تو عمل می‌كرد براساس یك مصلحت و براساس یك بینشی بود كه تو از او اطلاع نداری، و الان سایر قضایا و مسائل را داری با او قیاس می‌كنی و می‌گویی باید به یك نسق مطلب هم در اینجا جاری شود.

 و این همان نكات دقیق و ظریفی است كه انسان باید به این نكات توجه داشته باشد وگرنه خدایی نكرده خیلی از انحرافات و مهالك برای انسان به واسطه اشتباه در بینش و اشتباه در طریق پیدا خواهد شد. اینها همه برگشتش به نفس است، یعنی وقتی كه یك شخص می‌گوید اگر تو این كار را بكنی من این پاسخ را به تو می‌دهم؛ یعنی من در اینجا مطرح هستم. به بود و نبود مطلب كار ندارد، به صحت و سقم كاری ندارد، چون فلان مطلب را گفته پس بنابراین باید در مقام اثبات به هر شكلی آن مطلب را اثبات كند. چون فلان فتوا را داده باید به هر كیفیتی از آن فتوا حراست و حفاظت و مواظبت كند. وگرنه می‌گویند آقا یك مجتهد دو ماه پیش یك همچنین فتوایی داده الان از فتوایش برگشته؛ خب برگردد كه برگردد مگر مجتهد معصوم است؟ مجتهد مثل افرادی عادی است. برایش یك قضیه می‌آورند می‌گویند آقا ماه را ما دیدیم به این كیفیت، به این كیفیت. سؤال می‌كند، فتوا می‌دهد امشب شب اول ماه. بعد می‌گویند بابا اینها سر تو كلاه گذاشتند! ماه چی، كشك چی، پشم چی، این حرفها چی، می‌گوید عجب، معلوم می‌شود ... آقا برگردانید برگردانید.

 ولی كسی سر امام را نمی‌تواند كلاه بگذارد چون امام معصوم است او می‌بیند ماه بوده یا نبوده، ولی ما نه. می‌آیند دو نفر قشنگ صحنه‌سازی می‌كنند، در مطالب یك خرده وارد هم باشند می‌آیند پیش بنده طهرانی نه جای دیگر! پیش بنده، آقا ما ماه را دیدیم اینورش بود، سیخكش بالا بود، دمكش پایین بود، قطرش این‌قدر بود، اینقدر بالای افق بود، می‌گویم اینها را همه را خودت دیدی قسم می‌خوری؟، قسم هم كه ماشاللَه قسم جلاله.

 یك دفعه ما در یك اتاق بودیم، شخصی آمد گفت آقا من قسم جلاله می‌خورم برای اینكه این حرف را نزدم. گفتم بخور، گفت واللَه العلی العظیم بنده این مطلب را نگفتم، گفتم قسم خوردی؟ آره. گفتم به جدّ خوردی؟ آره. گفتم: بنده از همین گوشم شنیدم كه تو این حرف را زدی، یك‌دفعه ماند. قسم جلاله خورد جلویم، جلوی من قسم جلاله خورد بر اینكه بنده این حرف را نزدم. گفتم: اگر خود من با این گوشم شنیده باشم چی؟ یا من دارم دروغ می‌گویم یا تو. گفت: می‌توانی قسم بخوری؟ گفتم واللَه تاللَه باللَه، چند تا اللَه، كعبه، رب الكعبه، هر كسی بخواهی، بنده خودم شنیدم و انگار همین الان است دارم این قضیه را می‌شنوم. قسم مثل آب خوردن هم می‌خورند، بله هیچ باكی هم ندارند، تق تق تق قسم جلاله قسم جلاله!

 بله كه ما ماه را دیدیم به این كیفیت، بله دیگر این دو تا مومن هستند و آثار ایمان هم از وجنات پیداست و حكم به شب اول ماه داده می‌شود. و بعد معلوم می‌شود آقا اینها همه‌اش كلك بوده، اصلا و ابدا صحت ندارد. این بیچاره چه كار كند این بیچاره روی ظواهر و اینها می‌گوید اول ماه است، درست شد؟

 ولی اینجا یك قضیه است آنكه خدا در دلش نور قرار داده صرف نظر علل و اسباب ظاهری یواشكی می‌گویم و می‌روم، این یكی از اسرار است وقتی نگاه به اینها می‌كند یك خرده می‌بیند حرف بالا و پایین رفت آن وقت می‌فهمد قضیه كجاست. شاید به واقع و به تفصیل و به وضوح آنچه كه دیگران شاید بفهمند، نفهمد ولی تا یك كلام عوض می‌شود می‌فهمد همین دارد سرشان كلاه می‌گذارد. می‌گوید بسیار خوب، بسیار خوب، بفرمایید بفرمایید برید. اما آنكه نه، آنكه فرد عادی است، این فرمول‌ها را بلد است، این مسائل را بلد است، ولی از آن طرف قضیه خبری نیست، همین طبق ظاهر می‌آید می‌رود جلو و به این نقطه می‌رسد. خب البته به حساب خودش تقصیری هم ندارد دیگر، فقط یك فرد عادی است دیگر؛ این فرق بین این دوتاست.

 حالا این شخص كاری ندارد به این قضیه‌ای كه هست درست یا غلط است، فقط به این كار دارد كه حرفش زمین نیفتد، و برای این قضیه وقتی احساس كند كه مطلب جور دیگری است آسمان را به زمین می‌دوزد، زمین را به آسمان می‌دوزد، از هر مطلبی برای رسیدن به همان مقام اثباتش كمك می‌گیرد، و از هر نكته‌ای می‌خواهد آن نتیجه برایش حاصل بشود. اینها چیزهای خوبی نیست، این حالت انسان را به جایی نمی‌رساند. این حالت انسان را به نكته‌ای نمی‌رساند.

 انسان خوب است همیشه در مقابل واقعیات و در مقابل آنچه كه هست صاف باشد، خم و چم و بالا و پایین نداشته باشد. به دنبال این نباشد كه یك روزی خلاف قضیه روشن بشود، وقتی انسان این فكر را بكند به این مسئله بیندیشد، من كه در آن موقع این حرف را زدم بینی و بین اللَه صادق بودم یا نبودم؟ وقتی ببیند صادق بوده چه ابائی دارد از اینكه دوباره نظر خودش را بر طبق شرایط جدید و بر طبق شواهد و قرائن جدید عوض كند. آن موقع خدا برای من مطلب را این نحوه روشن كرد، به من چه ربطی دارد؟ خیلی با شهامت و با افتخار، سرش هم بالا بگیرد یك خرده هم ببرد بالاتر، آن موقع برای من مسئله به این كیفیت روشن بود گفتم؛ الان برای من قضیه این‌طور روشن شده، همین الان هم می‌گویم نخیر آقا مطلب این است. بگویند آقا ممكن است فردا قضیه عوض شود، خب فردا كه هنوز نیامده، هر وقت فردا را آمدیم، دو ماه دیگر آمدیم سه ماه دیگر آمدیم باز همین مطلب شاید به نحو دیگری تغییر پیدا خواهد كرد. این می‌شود سلوك، سالك یعنی همین،

 سالك یعنی نفسش را كف دستش بگیرد، بگذارد در مقام تسلیم و رضای خدا، خدا هر چه می‌خواهد بگذارد رویش.

 امروز این مطلب را برایش بیاورد، بیاورد خانه‌اش آباد؛ فردا این مطلب برایش روشن می‌شود، بشود؛ روز سوم مطلب دیگر برای انسان روشن می‌شود. این می‌شود سلوك، یعنی همیشه انسان در قبال حق پاسخگو است نه در قبال گفته خود، در قبال حق باید پاسخگو باشد، و مسئله تغییر می‌كند و شرایط هم تغییر می‌كند. یعنی شما می‌بینید در یك زمان، مقام مشیت و مقام تقدیر مسائل را به نحوی زمینه‌سازی و بسترسازی كرد كه انسان با توجه به آنها به آن نتیجه‌ای كه باید برسد، باید برسد؛ بعد كه شرایط تغییر می‌كند همان تقدیر و مشیت مطالب را به نحو دیگری برای انسان ظاهر می‌كند.

 و این قضیه برای خیلی‌ها اتفاق افتاده، برای خیلی‌ها این مسائل اتفاق افتاده است. بنده هم گاه گاهی از این گونه مطالب را كه مشاهده می‌كردم در زمان‌های سابق و زمان مرحوم آقا هم این قضایا را به نحو اجمال و گذرا خدمت دوستان عرض كردم، در قضایایی كه برای ایشان در مسائل اجتماعی و همراهی با بزرگان در این‌گونه مطالب پیدا شده بود، خدمت رفقا عرض كردم كه به چه كیفیتی بوده؛ مسائل ایشان، جلسات ایشان، سخنان ایشان و مطالبی كه بیان می‌كردند، و همه را تحت تأثیر قرار می‌دادند آثاری كه از آن موقع هنوز به جا مانده حكایت از حال و هوا و فضای آن موقع می‌كند.

 یادم است یك وقتی‌كه در مسجد هدایت در طهران، مرحوم مهندس بازرگان خدا رحمتش كند سخنرانی می‌كرد، می‌گفت در آن زمانی كه تمام مساجد درب‌ها را بسته بودند و از این‌گونه مطالب و سخنان مطلبی به میان نمی‌آوردند فقط ما از مسجد قائم شنیدیم این ندای:) اللَهمّ إِنّا نَرغَبُ إِلَيك فِى دَولَةٍ كرِيمَةٍ تُعِزّ بِهَا الإسلامَ وَ أَهلَهُ وَ تُذِلّ بِهَا النّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدّعَاةِ إِلَى طَاعَتِك وَ القَادَةِ إِلَى سَبِيلِك وَ تَرزُقُنَا بِهَا كرَامَةَ الدّنيا وَ الْآخِرَةِ»[[1]](#footnote-1) فقط مسجد قائم بود البته تابلوش هم هست رفقا باید دیده باشند آن نوشته‌ها را ما چاپ كردیم از آنجا می‌آمد.

 مرحوم آقا در آن موقع احساس تكلیف نسبت به این قضیه كردند، صحبت می‌كردند، افراد را جمع می‌كردند، خود ایشان به بنده فرمودند: آقا سیدمحسن افرادی كه در جلسات ما می‌آمدند در روز جمعه، فقط یك جلسه كافی بود كه برگردند؛ یك جلسه، یعنی یك جلسه ما را می‌شنیدند اینها تغییر فكر و تغییر روش نسبت به اینها می‌دادند. ولی آیا تا آخر هم به همین منوال باقی ماند؟ نخیر، با توجه به مطالب دیگری كه پیش آمد و قضایای دیگری كه روشن شد ما دیدیم ایشان كم كم از این مطالب فاصله گرفتند تا اینكه مسائل به شكل دیگری درآمد.

 در هر وقتی یك اقتضایی دارد، توجه می‌كنید؟ من این مطالب را كه می‌گویم تعمّد دارم چون مطالبی‌

 می‌بینم كه نوشته می‌شود، مطرح می‌شود و گفته می‌شود، وظیفه خود می‌دانم كه از حریم بزرگان و اولیاء الهی دفاع كرده باشم. در آن موقع مسئله به كیفیتی بود و بعد مطلب به صورت دیگری درآمد، بنده خودم حضور داشتم. دوازده سالم بود كه مشرف شده بودیم كربلا و از آنجا نجف مشرف شدیم، سفری بود كه مرحوم آقا به اتفاق والده ما و ما مشرف شده بودند، یك سفر كربلا رفتیم در زمان ظاهرا عبدالرحمان عارف بود بعد از عبدالسلام عارف، كه خیلی راهها باز شده بود و ایرانی‌ها خیلی می‌رفتند من یادم هست در آن محرم و عاشورا آنقدر از ایران آمده بودند حتی با ماشین‌های خودشان، ماشین‌های شخصی كه تمام خیابان‌های كربلا از ماشین‌های شخصی ایرانی‌ها مملو بود و ازدحام همین‌طور بود، دیگر همه آمده بودند. مناسبات، مناسبات خوبی بود و ظاهرا افراد ایرانی هم استفاده كردند.

 در همان سفر ما مشرف شدیم به نجف، یك روز بعدازظهر بود با مرحوم آقا مشرف شدیم حرم، رسیدیم دم صحن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، همین كه ایشان می‌خواستند وارد شوند، از آن طرف مرحوم آیت اللَه خمینی رحمة اللَه علیه به اتفاق عده‌ای كه اطرافشان بودند می‌خواستند از صحن بیرون بیایند، این دو با هم برخورد كردند سلام و علیكم و معانقه و امثال ذلك، بعد مرحوم آقای خمینی رو كردند به مرحوم آقا و گفتند كه شما كی جلوس دارید؟ ایشان فرمودند: ما یك چند روزی آمده‌ایم برای زیارت و دیگر مجالی برای جلوس نمی‌ماند و آمده‌ایم دو سه روزی برای زیارت. دیگر ایشان هم خداحافظی كردند و وارد صحن شدیم و مشرف شدیم به حرم.

 علی‌كل‌حال انسان در هر موقعیتی و در هر فضائی باید متناسب با همان موقع و تشخیص خودش عمل كند. حالا این یكی از نمونه‌هایی بود كه خدمت رفقا عرض كردم نمونه‌های دیگری هم هست، بوده، توجه می‌فرمایید؟ در آن زمان تقدیر و مشیت الهی به كیفیت دیگری بود و طبق همان كیفیت و طبق همان بینش و طبق همان تفكر و طبق همان برداشت انسان موظف است كه به وظیفه عمل كند. اگر این تقدیر و مشیت در فضای دیگر جای خود را به یك افق‌های دیگری داد و به یك قرائن و شواهدی داد دیگر نمی‌تواند اینها را استصحاب كند؛ همان نحوه تفكر، همان نحوه تأمل، همان كیفیتی كه در همان زمان سابق بوده الان هم بیاید و ادامه بدهد. و نه آقا بد است و نمی‌شود و دیگر حالا ما اینجور بودیم؛ نه اینجور و اینجور نه، قضیه قضیه ثانیه است، در این ثانیه یك تكلیف در ثانیه بعد تكلیف دیگر، مشخص است.

 الان فرض كنید كه این دستمال الان طاهر است مثال دارم می‌زنم این الان ثانیه حالا سالهایش دیگر بماند، این دستمال طاهر است من می‌توانم با این دستمال صورت خودم را خشك كنم، می‌توانم با این دستمال حتی فرض كنید كه در جایی كه مهر هم نباشد من می‌توانم این را در آنجا بگذارم و نماز بخوانم. حالا اگر این دستمال آمد و متنجس شد، یك ثانیه فقط من دیگر نمی‌توانم با این صورت خودم را خشك كنم، توجه می‌كنید؟ یا اینكه فرض كنید كه بگذارم بر آن سجده كنم، سجده باید بر جای طاهر باشد؛ آن در یك ثانیه، یك تكلیف؛ در ثانیه دیگر، تكلیف دیگر، این می‌شود چی؟ حالی كه انسان باید نسبت به این وضعیت داشته باشد.

 این را هم بگویم خدمتتان رفقا، تا آنجایی كه تجربه بنده در خدمت بزرگان این مطلب را به من آموخته است، هیچ مسئله‌ای برای انسان ضروری‌تر و مهم‌تر از این قضیه نیست كه انسان در قبال تقدیر و مشیت الهی‌

 كه به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود حالا دستور ولی خدا باشد، خود نگرش انسان باشد، مواردی باشد كه انسان خودش بخواهد تشخیص بدهد انسان پایبند نباشد و هیچ چیز مهلك‌تر و مضرتر از این نیست كه انسان بخواهد در قبال دستورات ولی خدا و مطالبی را كه خود به چشم خود می‌بیند، روی مسائل پافشاری كند. یعنی خطر در اینجاست. افرادی كه آمدند و كنار رفتند همه از اینجا ضربه خوردند، از این نقطه ضربه خوردند.

 در هر جا انسان باید آنچه كه تكلیف است انجام بدهد. همین سید الشهدا علیه‌السّلام، ما امام حسین را چه فردی می‌دانیم؟ ببینید خیلی ما نسبت به امام علیه‌السّلام و شناخت امام در افق‌های دور قرار گرفتیم. ما برداشتی كه از امام حسین علیه‌السّلام داریم: یك آدمی كه در مقابل ظلم بایستد سر تسلیم فرود نیاورد، بلند شود اعتراض كند، مبارزه بكند، چه بكند و چه بكند و تا آخر هم بایستد و جانش را هم بدهد. اما امام حسن نه، یك آدمی كه می‌آید و تسلیم می‌شود و بیعت می‌كند و صلح می‌كند، و هر چه بگویند می‌گوید چشم، و هر غلطی معاویه بكند، سكوت می‌كند و هر تجاوزی بخواهد به حریم مسلمین بكند این ساكت بنشیند، نگاه كند صدایش در نیاید. غلط است، این توهین به امام است، توهین به معرفت است. امام حسین مثل امام حسن می‌ماند چه تفاوت می‌كند؟

 شجاعت امام حسن در جنگ‌هایی كه با امیرالمؤمنین اگر بیشتر از امام حسین نبود كمتر نبود، اگر بیشتر نبود كمتر نبود؛ منتها ما شجاعت را فقط در بازو و شمشیر برّان می‌بینیم، این شجاعت در رستم دستان و افراسیاب و سهراب هم هست، اینكه كاری نیست. شاید یكی بلند شود از امام حسین هم قوی‌تر باشد و بیاید حضرت را ضربت بزند مگر عمربن عبدود نبود؟ حالا این هنر است؟ حتما امام باید زورش از همه افراد بیشتر باشد؟ نه بابا، امام قدرتش به همان محدودیت و اقتضائاتی است كه در آن اقتضائات وجود دارد، و هر كسی هم یك جور است. اگر امام مریض باشد حتی نمی‌تواند بلند شود، امام سجاد در وقتی كه امام بود در روز عاشورا نتوانست بلند شود بنشیند، چه به اینكه بلند شود و بیاید جنگ كند و دفاع كند. حضرت قدرت اینكه از بستر بنشیند نداشت، عمه را فرستاده بود، به ایشان فرمود: بلند شو برو عصا بیاور شمشیر بیاور دست من را بگیر من را بلند كن بروم از امام خودم دفاع كنم. در وقتی كه امام بود، یعنی حضرت آمدند و آن امامت را منتقل كردند به امام سجاد علیه‌السّلام، یا اینكه زمینه آماده شد و بعد از شهادت ایشان آن انتقال پیدا شد. حالا در این قضیه [چند قول است.]

 در همان وقت نمی‌تواند دست خودش را تكان بدهد، بیماری آمده غلبه كرده ضعف آورده، این هم مثل سایر افراد. بله اگر بخواهد از آن امامت خودش استفاده كند، كه اراده كند همه عالم مُلك و ملكوت به هم می‌ریزد، به حسب ظاهر، خب نمی‌تواند مریض است. اگر امام در این زمان هم بودند همین دكترها پنی‌سیلین منتها نوع خوبش نه اینهایی كه بله! به او می‌زدند، استامینوفن و سرم و از این چیزها می‌زدند. در بیمارستان اگر امام هم بود بستری بكنند، بگیرد بخوابد و همین مسائل و همین چیزها و باید پیدا شود دیگر البته گاهی‌

 بخواهند اشتباه بكنند، می‌گویند نه سرم یكی دیگر را بزن! چون از این موارد برای مرحوم آقا هم اتفاق افتاده است ولی خب تا آنجایی كه به حسب ظاهر است با همه راه می‌آیند، با همه می‌خندند، با همه گرم می‌گیرند، با همه موافقت می‌كنند، با همه خوش‌وبش می‌كنند، خوش‌اند دیگر، با همه حركت می‌كنند، حساب جدایی نیست، بساطی نیست، بالا و پایینی وجود ندارد، توجه كردید؟ بلند می‌شد طرف می‌آمد نگاه می‌كرد می‌گشت ببیند در اینها پیغمبر كدام است؟ اینها كه همه مثل همدیگر هستند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. می‌آمد می‌گفت أیكُم محمّد؟ كدامتان پیغمبر هستید؟ كدامتان محمد هستید؟ توجه می‌فرمایید؟

 مرحوم آقا وقتی كه وارد مجلس ترحیم می‌شدند، نگاه نمی‌كردند كه كنار دیوار كسی نشسته، می‌رفتند همان وسط می‌نشستند بارها شده كه با ایشان ما آن مسجد بازار طهران، خدا رحمت كند آن مرحوم حاج‌شیخ حسن سعید نماز می‌خواندند مسجد چهل ستون، چند بار با مرحوم آقا راجع به مجلس ترحیم مرحوم آقای حكیم بود به رحمت خدا رفتند، مرحوم حاج شیخ حسین حلّی بود رفتیم، و دیگران. خود همان صاحب مجلس، آقای چهل ستون بودند، پدر حاج حسن سعید بود خدا بیامرزد همه‌شان را از همان جا با هم اصلا صاف رفتیم وسط جمعیت، گرفتند آنجا نشستند مثل سایر افراد، در حالی كه بقیه آقایان بودند و حتی بعضی‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و كنار می‌ایستادند. حالا جا نیست چسبیده به هم هست، همین‌طور می‌ایستد تا اینكه این یك‌خرده بزند اینور و این هم یك‌خرده بزند اینور، یك تقریبا سی سانتی پیدا شود و فشار بدهد و بشین، آقاجان خب برو وسط بشین، طوری نیست، مگر میخ دارد وسط؟! فقط آنهایی كه معمم هستند باید بروند، حالا شما بروی میخ دارد؟ برو بشین بابا وسط مثل دیگران. توجه می‌كنید؟ خب دو تا مردم ببینند بابا اینكه یكی [هم‌] آمده آنجا كنارشان نشسته.

 همین‌هاست كه آدم را از كثرات بیرون می‌آورد و همان‌هاست كه انسان را بیشتر در كثرات و در توهمات و در اعتباریات فرو می‌برد. یك نشستن و تكیه دادن نمی‌دانید چه بلایی بر سر آدم می‌آورد، و یك نشستن در وسط و در كنار جمعیت نمی‌دانید چه بركاتی برای انسان نازل می‌كند. باید از دستور اولیاء خدا پیروی كرد هیچ راهی هم نیست.

 این امام حسین علیه‌السّلام، همین امام حسین، ده سال در زمان معاویه بود خب چرا جنگ نكرد؟ مگر امام نیست؟ مگر معاویه حاكم ظالم نیست؟ چرا امام حسین ده سال در زمان معاویه در مدینه بود و دست به شمشیر نبرد؟ چرا؟ به جهت اینكه برادرش معاهده كرده بود با معاویه، گرچه آن لعین از اول برخلاف همه آن قراردادها آمد عمل كرد و چه كرد و چه كرد. بعد خود برادرش به همان سمّ این ملعون به شهادت رسید، ولی امام علیه‌السّلام این معاهده را مغتنم و محترم می‌شمارد و می‌گوید چون امام قبل از من این معاهده را بسته است این معاهده محترم است. در این معاهده است كه معاویه تا وقتی زنده است حكومت مربوط به او باشد، وقتی كه او به درك واصل شد آنگاه مسئله به امام علیه‌السّلام برگردد؛ و هنوز نمرده، وقتی كه نمرده من چطور می‌توانم دست به شمشیر ببرم و قیام كنم؟

 ممكن است یكی بگوید كه نه آقا، امام حسین ایشان امام است، همان‌طوری كه امام قبلی این معاهده را امضا كرده امام بعدی حق وتو دارد، می‌آید آن معاهده را وتو می‌كند، این امام است. این می‌گوید نه اگر من‌

 بیایم این را وتو كنم و كنار بگذارم احترام آن امام قبل از من زیر سؤال می‌رود. می‌گویند مگر برادرت امام نبود؟ خب امام بیاید فرض بكنید بگوید كه شما خودت می‌گویی امام بر همه چیز اطلاع دارد و علم غیب دارد، می‌گوید تا وقتی كه من زنده هستم این قرارداد هست وقتی كه من از دنیا رفتم تو می‌خواهی زنده باشی، می‌خواهی [مرده‌] باشی این قرارداد فسخ است. قرارداد و معاهده مطلق است. آن شخصیت امام مجتبی علیه‌السّلام كه آمده این را امضا كرده است به عنوان یك شخصیت حقیقی كه نیست، به عنوان یك شخصیت حقوقی است، به عنوان امامت آمده این كار را انجام داده نه به عنوان یك فرد، یك فرد عینی خارجی. آن فرد عینی خارجی از دنیا می‌رود، جنازه‌اش را دفن می‌كنند، رویش را سنگ می‌گذارند. امام به عنوان امامت است، وقتی به عنوان امامت شد دیگر چه تفاوت می‌كند؟ امیرالمؤمنین معاهده را امضا كند یا امام جواد امضا كند؟ تمام آن ائمه‌ای كه بعد می‌آیند همه ملزم هستند بر اینكه طبق همان امضا و طبق همان قراردادی كه آن ائمه قبل این مسئله را انجام دادند او هم بر طبق همان حركت كند و به جلو برود.

 امام حسین آمد این كار را كرد، توجه می‌كنید؟ آن وقت ما می‌آئیم سیدالشهدا را فقط از این دیدگاه قرار می‌دهیم كه امام مجتبی آمد صلح كرد ولی امام حسین در مقابل ظلم یزید نایستاد. ظلم یزید بدتر بود یا ظلم معاویه؟ صد برابر معاویه بدتر از یزید بود. یزید یك آدم الاغ و نفهمی بود. جاهل بود، خر بود! اگر خر نبود كه نمی‌آمد این كارها را انجام بدهد، آن معاویه از آن روباه‌های روزگار بود كه آمد در قبال امیرالمؤمنین ایستاد و در قبال امام مجتبی ایستاد و آمد همه را خرید و فرماندهان را خرید و نامه اینور به آنور، خال المؤمنین و یك چیز عجیبی بود؛ یزید یك آدم نفهم شهوتران میمون‌باز و فلان، چیزی نبود.

 قیام در برابر كدام یك از این دو اولویت داشت؟ قطعا در قبال معاویه اولویتش صد برابر یزید بود، اما امام علیه‌السّلام این كار را انجام نمی‌دهد، چرا انجام نمی‌دهد؟ چون امام، امامی نیست كه فقط مبارزه كند. امام، امام است كه به تقدیر الهی جامه عمل بپوشاند. وقتی كه تقدیر بر مبارزه و جهاد است بسم اللَه، وقتی كه تقدیر بر معاهده و صلح است، آنجا شمشیر در نیام باید برود و نباید بیرون بیاید، این می‌شود امام. در آنجایی كه باید بجنگد، می‌جنگد؛ در آنجایی كه باید سكوت كند و بنشیند، در آنجا بنشیند؛ آنچه كه تقدیر الهی است و مشیت الهی است طبق او باید حركت كند.

 حالا ما می‌آییم چه كار می‌كنیم؟ حالا ما مطلب را جور دیگری مطرح می‌كنیم. تا جایی كه بلند می‌شوند امام حسین را تشبیه می‌كنند به این افرادی كه در دنیا آمدند رفتند معروف بودند، چریك بودند و چی بودند. راجع به آن در سخنرانی‌های خودشان، كه امام حسین هم یك فرد مانند فلان كس بود، اصلا نمی‌شود آدم اسم بیاورد، كه منتها این مربوط به زمان خودش بود؛ این در این زمان است و آن در هزار و چهارصد سال پیش در آن زمان است.

 این فقط از امام حسین همین را می‌داند. آن نمی‌تواند اصلا راجع به امام حسن صحبت كند، آن نمی‌تواند راجع به امام سجاد اصلا حرف بزند. اصلا در فهمش، منش و مرام امام سجاد جایگاهی ندارد، او

 فقط امام حسین را در این می‌بیند. امام حسین و قضیه كربلا چند روز و چند ساعتی بوده كل قضیه كربلا، در حالی كه امام حسین ده سال امام بود چرا از آن ده سال نمی‌گویید؟ فقط همان چند ساعتی كه داستان كربلا به وجود آمد و بعد هم حضرت را شهید كردند؟ یعنی همه شخصیت امام حسین فقط در آن چند ساعتی است كه در كربلا آن واقعه به وجود آمد؟ حضرت در زمان سابق، در این ده سالی كه گذشته با افراد ارتباط داشته، نامه می‌داده صحبت می‌كرده، مسائل شرعی و اخلاقی می‌گفته، تربیت می‌كرده، دستگیری می‌كرده، ارشاد می‌كرده؛ [همه‌] این اخلاق و رفتار و صفات همه اینها به كنار، فقط همان چند ساعتی كه داستان كربلا هست، آن می‌شود نمودار شخصیت سید الشهدا و بس! این كه امام نیست.

 یك وقت من یك قضیه‌ای دیدم در یكجا خیلی واقعا برایم عجیب بود چطور انسان به یك همچنین مطالبی می‌تواند برسد. یكی از همین آقایان در نوشته‌های خودشان دارند كه انسان باید شهامت داشته باشد، بتواند مطلب را ابراز كند، بتواند مسئله را بگوید، بودند افرادی كه شهامت داشتند راجع به بیان حق و اینها. یكی از علمای معروف مصر شیخ شلتوت (١٣١٠ ١٣٨٣ قمری) علمای الازهر یك وقت ایشان آمد و بعد از صدها سال مذهب شیعه را به عنوان یكی از مذاهب قابل اعتماد و قابل تبعیت مطرح كرد. و در كنار مذاهب اربعه حنفی وحنبلی و شافعی و مالكی، مذهب شیعه را هم به عنوان مذهب پنجم امضا كرد، كه اگر كسی به مذهب شیعه عمل بكند عملش صحیح است.

 نكته‌ای كه بسیار جای تأسف و تعجب دارد این كه این شخص ایشان می‌گوید ما یك عالم شیعه نداریم كه بیاید همان‌طوری كه او یك همچنین شهامتی به خرج داد و یك همچنین شجاعتی ابراز كرد كه مذهب شیعه را به عنوان یك مذهب رسمی در كنار سایر مذاهب اربعه قلمداد كرد؛ یك عالم شیعه بیاید و بگوید كه انسان می‌تواند از یكی از مذاهب اربعه تبعیت كند. به به به! ماشاللَه! ای بنازم ...! یعنی جنابعالی می‌فرمایید در كنار امام صادق بنده بیایم از ابوحنیفه تبعیت كنم؟ حالا بنده می‌خواهم شهامت به خرج دهم امشب هم شب شنبه می‌خواهم از امشب خیلی شجاع شوم. یكی خود بنده حالا كاری به بقیه نداریم، می‌خواهم به حرف شما گوش بدهم، می‌خواهم خیلی دیگر شهامت به خرج بدهم. خب بفرمایید از كی تبعیت كنیم؟ دیگر از فردا نماز و بقیه و ... البته خب بعضی جاهایش می‌صرفد، اتفاقا از ابوحنیفه و اینها داریم كه بدك هم نیست خلاصه یك مسائلی هست!

 حالا بنده می‌خواهم فرض كنید كه بیایم و شیعه را بگذارم كنار، امام صادق و امام باقر را بگذارم، و بروم از ابوحنیفه تبعیت كنم؟ یعنی در كنار امام صادق این معنا دارد؟ آن شیخ شلتوت آمد در قبال حق شجاعت نشان داد، نه در قبال باطل، بنده خدا كجایی؟! در قبال حق آمد، حق را دید و دید در كنار امام صادق اگر قرار باشد ابوحنیفه كذایی و مالك كذایی و شافعی و آن یكی، به اینها اگر باشد، پس جایگاه امام صادق و امام باقر كجا می‌رود؟ اما بنده كه دنبال امام صادق و امام باقر هستم بیایم این دو تا را بگذارم كنار و فردا بیایم حرف مالك را تبعیت كنم، بنده دیوانه نیستم؟ این طرز صحبت كردن است؟ كه یك عالم شیعه سراغ نداریم بلند شود بیاید كه بگوید كه انسان از مذهب اهل تسنن تبعیت كند. شما می‌دانید فتاوای اینها چیست؟ بماند دیگر.

 اگر قرار باشد فتوا با فتوای امام صادق یكی باشد خب این كه تبعیت نیست، اگر بنا باشد مخالفت باشد

 جناب آقای محترم، یعنی ما امام صادق را بگذاریم كنار، به جای امام صادق بگوییم كه آقای احمد حنبل را ما ترجیح می‌دهیم؛ معنای حرف شما این است. این همان مسئله‌ای است كه بنده بارها من نمی‌دانم در كدام یك از نوشته‌هایم آوردم البته این مسئله را اگر خداوند توفیق بدهد در همین سیمای عاشورا این قضیه را یك مقداری توضیح و بسط می‌دهم.

 ما فقط یك بعدی داریم نگاه می‌كنیم به امام: امام را از دریچه مبارزه، از دریچه برخورد، از دریچه پرخاش، از دریچه وارد شدن در این مسائل، نه امام را از دریچه خود امام؛ آن وقت به اینجاها می‌رسیم. این تفكر، این نگرش، انسان را می‌رساند به جایی كه وقتی علامه طهرانی می‌خواهد ما را راهنمایی كند، مسائل و قرائن و شواهد را به ما نشان بدهد چون در این فضا نیستیم در یك فضای دیگر هستیم، به یك نحوی از كنار مسئله رد می‌شویم برمی‌گردیم دوباره در همان محوری كه در آنجا قرار داریم. یعنی این تفكر همین است، مسئله همین است.

 مطلب دیگر، جناب آقای محترم كه شما یك همچنین حرفی می‌زنید بسم اللَه چرا خودتان عمل نمی‌كنید؟ شما بیایید آن فرد با شهامت بشوید. حالا اگر نمی‌توانی در میان مردم، از امشب از نماز شب گرفته و نماز صبح و مسائل دیگر كه بله هست و اینها بیایید بگویید كه بنده می‌خواهم یك ماهی دنبال ابوحنیفه بروم. از خودت شروع كن. ماه دیگر بنده می‌خواهم دنبال احمد حنبل و اینها بروم؛ ماه دیگر دنبال شافعی و از این حرفها. اصلا دور می‌زنیم! سال را تقسیم می‌كنیم، دو ماه به امام صادق می‌افتد، دو ماه به حنبل می‌افتد، دو ماه .... چرا ما باید به اینجاها برسیم؟ واقعا چرا؟ اینها دور افتادن از مكتب اهل بیت است، وقتی كه از مكتب اهل بیت انسان دور بیفتد در این فضاها دیگر وارد می‌شود، در این افق‌ها وارد می‌شود، می‌گوید بیا به جای امام صادق برو یكی از مذاهب دیگر را قبول كن و به آن عمل كن.

 ماه محرم نزدیك است و ماهی است كه واقعا انسان می‌تواند خیلی بهره بگیرد، هر كدام از این آثار و مظاهر پروردگار در گذشت ایام و سنین و دهور، برای انسان یك خاصیت جدا دارد. عیدش یك نوع برای انسان تأثیر دارد، مصیبتش یك نوع تأثیر دارد. از دریچه مصیبت ما نگاه به واقعه كربلا بكنیم یك نوع تأثیر دارد، از دریچه جلال و عظمت و بهاء و كبریائیت مقام سیدالشهدا بخواهیم نگاه بكنیم آن یك تأثیر دیگر دارد. واقعا ما وقتی كه داریم به امام حسین نگاه می‌كنیم و به روضه امام حسین داریم گوش می‌دهیم، یعنی واقعا ما امام حسین را می‌آوریم در محدوده فرورفتن نوك پیكان و تیر و اینها به قلب و پیشانی نگاه می‌كنیم و بررسی می‌كنیم؟ یا اینكه نه، واقعا خدا رحمتت كند حافظ، چه [زیبا] می‌گویی:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق‌ \*\*\* هر دم آید غمی از نو به مبارك بادم‌[[2]](#footnote-2)

 قضیه كربلا این است. از این دیدگاه به امام حسین نگاه كنیم، هر تیری كه می‌آید، دارد امام حسین را

 می‌برد به آن سمت. حضرت می‌گوید بیایید بابا زودتر بیایید، چرا معطل می‌كنید؟ شمشیرها چرا نمی‌آید بخورد به من؟ تیرها چرا نمی‌آید بخورد چرا من را نگه داشته‌اید؟ و از عروج به آن عالمی كه خیال و وهم و فكر و تعقلش هم برای ما مستحیل است و محال است بدانیم چه مسائلی در شرف تكوین است و این قضایای كربلا می‌خواهد آن مطالب را به وجود بیاورد و این را فقط اولیای الهی می‌فهمند، یعنی عرفا و اولیای الهی كه خودشان در این مسیر قرار دارند آنها می‌دانند كه چه خبر است.

 بنده در دو واقعه بودم یكی وقتی كه دوازده، سیزده سالم بود، یكی هم در هفده سالگی بودم، در عاشورا ایام محرم، حالت بزرگان و اولیا الهی و در كربلا و اینها من دیدم. واقعا همینی كه مرحوم آقا در روح مجرد می‌فرمایند من مشاهده می‌كردم. مرحوم آقای حداد مثل باران گریه می‌كرد، ولی در این گریه‌اش نه به اینكه چرا تیر رفته خورده به پیشانی نبوده است. یعنی در این گریه ابتهال و توجه، توجه تام به همان فضا و موقعیت و عوالمی بوده كه سیدالشهدا با این مسائل به آن عوالم دسترسی پیدا می‌كند، بعد از امامت. امام حسین كربلا را بعد از امامت به وجود آورد نه قبل از امامت یعنی در وقتی كه امام بود، در وقتی كه واسطه بین مبدأ و خلق بود، در وقتی كه حبل اللَه المتین بود، در وقتی كه همه عوالم وجود به اراده او بود، در یك همچنین موقعیتی امام علیه‌السّلام می‌آید و این حقایق را به وجود می‌آورد، این قضایا را به وجود می‌آورد. می‌آید به حر بن یزید ریاحی آب می‌دهد، إ إ عجیب است آدم می‌ماند، آخه بابا این را یك بچه پانزده ساله، یك نوجوان هم می‌فهمد، كه اگر این قضیه بخواهد انجام بشود چه مطالبی پشتش است و جلویش گرفته بشود. الان در دنیا چه می‌كنند ما الان چه می‌كنیم؟ واقعا چه می‌كنند در دنیا؟

 اما امام حسین می‌آید به این حرّ آب می‌دهد كه بیا و این كربلا را ایجاد كن، به اصحاب حر می‌آید آب می‌دهد، از تشنگی دارند می‌میرند. حضرت یك ساعت اینها را ول می‌كرد خودشان می‌مردند، دیگر نیازی نبود به اینكه بیاید جنگ و فلان و تشكیلات. آن وقت ما می‌آییم نگاه بكنیم آی شمشیر خورد به پیشانی امام حسین، خب این همه در دنیا شمشیر خورده به پیشانی افراد، این هم یكی. آی تیر خورد به قلب امام حسین، این همه مگر به قلب حمزه در جنگ احد تیر نزدند رفت و قلب و دل را شكافت. این همه الان در دنیا گلوله می‌زنند می‌رود در قلب و مغز. در جنگ‌ها تكه تكه می‌شوند، اما اینها را وقتی انسان نگاه می‌كند می‌بیند داستان كربلا یك بار دیگری رویش است. چرا ما خودمان را بیاوریم پایین؟ چرا استفاده نكنیم؟ چرا از این گوشه پرده‌هایی كه بزرگان تا حدودی بالا زدند، مطالب را برای ما روشن كردند، چرا ما برای اینكه خودمان را عوض كنیم و تغییر بدهیم از آنها بهره نگیریم؟ گریه بر امام حسین رحمت است در این شكی نیست،) عِندَ ذِكرِ الصّالِحينَ تَنزِلُ الرَّحمَةُ»[[3]](#footnote-3) آن‌ كه دیگر امام حسین است.

 روایت داریم كسی كه به اندازه بال پشه‌ای از مصیبت سیدالشهدا علیه‌السّلام اشكی بریزد گناهانش چه می‌شود و چه می‌شود. ولی ما امام حسین را كه فقط برای ریختن گناهانمان نمی‌خواهیم، ما امام حسین را می‌خواهیم دست ما را بگیرد ببرد همان‌جایی كه خودش هست، برای آن می‌خواهیم. بله گناهان هم باید ریخته‌

 شود و طاهر شویم. ما امام را كه برای این نمی‌خواهیم، ما امام را می‌خواهیم كه فهم ما را عوض كند، معرفت ما را عوض كند، ذهنیت ما را برگرداند، آن افقی كه در آن افق هست ما را هم در آنجاها جای بدهد، توجه كردید؟ و آمدن و آن مقام ولایت با آن عظمت و شأن را در این مسائل ظاهری و عادی خلاصه كردن، انسان را محروم می‌كند از اینكه به آن درجات و به آنها برسیم. بله در همین مراتب پایین ثوابی به آدم می‌دهند، گناهان انسان را چه می‌كنند و اینها در جای خودش محفوظ.

 من وقتی كه این كتاب روح مجرد را مطالعه می‌كردم، رسیدم به همین جایی كه آقای حداد در ایام عاشورا این‌طور بودند و خود من هم می‌دیدم، عرض كردم من خودم بودم در آنجا مشاهده می‌كردم. گه گاهی شبها می‌شد یا روزها؛ اولا هر روز كه بعد از نماز صبح زیارت عاشورا خوانده می‌شد. بعد خود آقای حداد به ما در روز عاشورا می‌گفتند بلند شوید بروید، با این دسته‌های عزاداری بروید تماشا كنید، وقتی دسته تویریج می‌آمد می‌فرمودند بروید، این دسته تویریج یك عنایت خاصی حضرت به اینها دارد بروید در همانجا و خودتان در همانجا حالا نمی‌خواهد بلند شوید بروید حداقل آنجا بایستید و ببینید چه خبر است. یعنی خودشان ما را تحریك می‌كردند و به ما امر می‌كردند كه بیاییم در این دسته‌جات و اینها شركت كنیم.

 وقتی‌كه ما می‌دیدیم حال ایشان را، می‌دیدیم كه ایشان اصلا به فكر شمشیر و تیر و نیزه‌ای كه به امام حسین رفته نیست، آن اصلا غرق در امام حسین است، غرق در سیدالشهدا است. خب مشخص است دیگر، این كه دیگر آدم می‌فهمد، این چیزی نبود كه بخواهد مشخص نباشد. توجه می‌كنید؟ وقتی كه صحبت می‌كرد از حالت سیدالشهدا، مطلبی را كه حضرت با حبیب گفتند، مطلبی را كه با مسلم گفتند، این چه معنا دارد، آن چه معنا دارد و این چه قصدی دارد. چرا حضرت در این لحظه اجازه ندادند كه این برود و شهید بشود؟ شهادت شهادت است دیگر، چرا گفتند نه بمان؟ آقای حداد می‌فرمودند: چون در آن لحظه غلبه شهادت به واسطه احساساتش پیدا شده، حضرت نگه‌اش می‌دارند این غلبه فروكش كند، این احساسات فروكش كند، خودش بیاید بالا. آن وقت این كربلا با بقیه یكی است؟

 ای حسین اگر تو یك علی اكبر دادی، ما هزاران علی اكبر دادیم هان!؟ این‌طوری می‌شود قضیه؟ اگر تو یك حبیب ابن مظاهر دادی، ما هزاران حبیب ابن مظاهر دادیم! ببینید این كلام اولیاء الهی چقدر می‌آید فكر آدم را برمی‌گرداند، احساس انسان را نسبت به سیدالشهدا [عوض می‌كند]. حضرت می‌گویند نه، بمان نرو صبر كن، چون امام است. می‌تواند حضرت آن موقع بگویند برو اما سهمش چی می‌شد؟ كم می‌شد. حضرت می‌خواهند آن را برسانند به همان مرتبه‌ای كه با یك اطمینان خاطر نه غلبه احساسات، احساسات غلبه كرده:" رفیق من الان رفته، مسلم بن عوسجه كشته شده، من هم بروم و بزنم" و می‌رود و می‌زند و كشته هم می‌شود، عاشق امام حسین است. اما امام حسین می‌خواهد عشق سر جایش باشد، عقل هم سر جایش باشد؛ این دو در كنار هم نتیجه بدهد، هم تعقلش هم عشقش، هم حالش، هم دستورش هم رفتنش تا آن دم آخر، آن وقت وقتی به این كیفیت رسید حالا الان این موهبت چون برای تو پیدا می‌شود، حالا دیگر مجاز هستی برای رفتن، حالا

 دیگر می‌توانی بروی؛ توجه می‌كنید؟ اما اگر زودتر می‌رفت جزو شهدا بود اما درجه‌اش یك مقداری پایین‌تر بود، و این امام است. امام نمی‌تواند هر كاری بكند، امام وظیفه دارد كه هر كسی را دستگیری كند، آن باید مسلم بن عوسجه را در آن موقع خاص دستگیری كند، زهیر را در آن موقع، بریر را در آن موقع، حبیب را در موقع خاص خودش، همه را در وقت خودش و در جای خودش دستگیری كند. تازه اینها مطالبی است كه به دست ما رسیده، آنچه كه در آنجا چه گذشته، حضرت چه می‌كردند و چه صحبت‌هایی می‌كردند، ما كه خبر نداریم. این همان چند كلمه‌ای است كه تواریخ و ارباب سیر و مقاتل و این حرفها دست ما دادند و ما از روی اینها حكم می‌كنیم.

 من وقتی كه روح مجرد را خواندم دیدم با آنچه كه خودم دیدم و برداشت داشتم جور درمی‌آید. اما وقتی آمدم آن صفحه بعدش را خواندم، گفتم این نباید برای آقا باشد، این دو صفحه دو مطلب است. ایشان از دنیا رفتند و من نتوانستم راجع به این قضیه صحبت كنم. این همین‌طوری سؤال در دلم بود كه آیا این قلم به این صفحه اول می‌خورد، گرچه صفحه دوم جنبه مكملیت این قضیه را دارد ولی ما خلاصه به ما نچسبید، خیلی بی رودربایستی. به نظر می‌رسد كه مرحوم آقا در یك چیزی نمی‌توانستند بگویند یعنی آن صعودی كه كرده بودند، عروجی كه كرده بودند برای بیان آن مطلب یك وقفه‌ای در این قضیه پیدا شد، و بعد شروع كردند به سر پایینی و سرازیری. تا اینكه ما بعد از یك مدتی با یك بنده خدایی برخورد كردیم در ضمن صحبت دیدم آهان،" گفتی گفتی این شبهه ما را برطرف كردی." معلوم شد یك بنده خدایی آمده گفته كه آقا این مطلبی كه شما اینجا نوشتید، خب برای افراد قابل هضم نیست، شما خوب است كه یك مقداری راجع به این مسئله هم كه برای سایر افراد قابل قبول باشد، توضیح بدهید. و ایشان آمدند این توضیح را ...، گفتم پس قضیه روشن شد، این سؤال ما پاسخش داده شد. این بزرگان نیامدند مقتل برای ما بنویسند، آمدند ما را بالا ببرند از این واقعه كمك بگیرند برای اینكه دست ما را بگیرند، و از آنچه كه سایر افراد در آن افق قرار دارند بالا بروند.

 مرحوم آقا راجع به قضایای كربلا و مصائب و اینها دستوراتی می‌دادند، اولا خیلی تأكید داشتند بر روضه بین الطلوعین و می‌فرمودند فیوضاتی كه در بین الطلوعین و در روضه بین الطلوعین هست در سایر مواقع نیست، نه اینكه به هیچ وجه نیست كم است؛ در بین الطلوعین است كه آن فیوضات برای انسان حاصل می‌شود. بله ممكن است شب، بعدازظهر داد و بیداد و سینه‌زنی بیشتر باشد ولی آنچه را كه در بین الطلوعین برای انسان حاصل می‌شود، آن یك تأثیر عُمقی دیگری دارد. این تأثیر عمقی‌اش آن مدنظر است.

 مثلا راجع به زیارت امام رضا فرمودند همیشه بین الطلوعین برو به زیارت امام رضا. حالا یك وقتی كه انسان فرصت ندارد دو سه روز می‌رود و زیارت می‌كند، خب نه هر وقتی كه مجال بود باید برود زیارت. ولی به نحو متعارف ایشان فرمودند زیارت امام رضا در بین الطلوعین اثر دیگری دارد، كه در شب آن اثر نیست. همینطور مرحوم آقای حداد هم می‌فرمودند كه اصلا رزق آن روز انسان در بین الطلوعین است، برای همین می‌فرمودند كه انسان نباید در بین الطلوعین خواب باشد چون آن رزق قطع می‌شود و یا كم می‌شود. منظور از رزق آب و نان نیست، منظور همان فیوضات و آن حقایق وجودی است كه بر قلب انسان در آن روز باید بیاید. این رزق، رزق معنوی است، رزق علمی است.

 حتی ایشان می‌فرمودند كه خوب است كه افراد گاهی اوقات مثلا شب جمعه‌ای، یا مثلا صبح جمعه‌ای در منزلشان روضه داشته باشند. روی روضه سیدالشهدا بزرگان خیلی تأكید می‌كردند، همه توسل به سیدالشهدا را كلید برای فتح باب مسائل خودشان می‌دانستند، و مطالبی هم در كتب خودشان یا در سخنرانی‌های خودشان در این زمینه نقل كردند. لذا می‌فرمودند خوب است در منازل یا هر جایی كه انسان هست، محل كارش، منزلش، دفترش، مطبش، بردارد یك سیاهی بزند به عنوان عزاداری كه افراد این مطلب را با وجود خودشان احساس كنند. البته زیاد سیاهی زدن هم خیلی مطلوب نیست كه انسان كف و وسط و بالا و پایین را همه را یك‌دفعه سیاه‌پوش بكند، نه در آن حدی كه متعارف هست، هر چیزی به اندازه و به حدّش خوب است. و همینطور می‌فرمودند كه رفقا وقتی كه در ماه محرم و صفر هست خودشان شیرینی و آجیل و اینها نداشته باشند و بردارند و هدیه‌ای كه برای هم می‌برند، هدیه از شیرینی‌جات و امثال ذلك، گز و سوهان و آجیل و اینها نباشد، میوه ببرند اشكال ندارد یا مثلا چیزی دیگر، اما حرمت این ایام را نگه دارند و این فرهنگ را اشاعه بدهند و به سایر موارد.

 یادم است یك وقتی یكی از افراد آمده بود در روز شهادت امام هادی علیه‌السّلام یا امام جواد علیه‌السّلام، برای ایشان گز آورده بود. در اندرونی ایشان به من فرمودند برو گز را به ایشان برگردان و به ایشان بگو كه اگر پدرت از دنیا می‌رفت هم گز برمی‌داشتی برای این افراد می‌بردی؟ و یك مطلب دیگری فرمودند كه حالا بنده آن را نمی‌گویم و خلاصه برخورد تندی بود، خیلی برخورد تندی بود. اینها مسائلی است كه خود اولیاء الهی و بزرگان نسبت به این مطالب دقت و نظر داشتند.

 از جمله مطالب دیگری كه انسان باید در این یكی دو ماه رعایت این مسائل را بكند این است كه خیلی آدم هی از این مجلس به آن مجلس برود این خیلی مسئله مثمر ثمری نیست. انسان یك مجلس، دو مجلس، یا در شب یا مثلا بین الطلوعین اگر هست و اینها [برود خوب است.] هی در مجالس شركت كردن تصور نكنید كه هرچه بیشتر شركت كردید، فیض بیشتری می‌برید، نه این كم كم به صورت عادت برای انسان درمی‌آید، و آن عادتش خوب نیست.

 انسان باید همیشه با یك ذهن باز و با یك انبساط خاطر در این‌گونه مجالس شركت كند، تا بتواند بهره ببرد و فایده ببرد. خوب است كه سالك وقتی كه در این‌گونه مجالس شركت می‌كند خودش را به صرف شنیدن این مطالب دلخوش ندارد بلكه خود را در آن فضا قرار بدهد، در آن فضا، در آن وضعیت و در آن موقعیت. بالاخره این مجالس كه این همه ائمه تأكید داشتند بر اینكه خدا پدر و مادر آن كسی را بیامرزد كه احیای ذكر ما را می‌كند، این احیای ذكر چیست؟ همین‌قدر كه امام حسین را كشتند، كربلا این‌طور شد و علی اكبر این‌طور است و حضرت علی اصغر آن‌طور، خب اینكه نشد. انسان خودش را در آن فضا و موقعیت قرار بدهد، فرض كند كه الان عاشوراست، چه می‌كند، در قبال درخواست امام چه پاسخی می‌گوید و چه عكس العملی نشان می‌دهد. همان را بیاید همانجا بسم اللَه، همین الان، هست دیگر قضیه به همین كیفیت.

 این یك اثر دیگری در انسان می‌گذارد در حال و هوای انسان، این تأثیر دیگری دارد و البته مسائل دیگری هم هست كه مربوط به خودشان دوستان اعزه، اخوه روحانی و فضلا این مطالب را می‌دانند، مسائلی را كه بایستی به افراد مطرح كنند. آن حقایقی را كه ائمه به دنبال آن حقایق بودند آنها را بیایند بگویند. آن مكتب سیدالشهدا خیلی در مقام منیع و رفیعی قرار دارد كه انسان بیاید و ... لذا از عبارات یا تعبیرهایی كه حالا گرچه اتفاق افتاده ولی بیانش برای افراد یك بیان ثقیلی ممكن است باشد انسان پرهیز كند و تعبیرهایی كه دركیفیت بیان مقاتل می‌كند تعبیرهای سنگینی باشد، متین باشد. اصطلاحاتی كه به كار می‌برد اصطلاحاتی باشد كه در شأن امام باشد.

 بنده خودم در تمام مدتی كه در محضر بزرگان مرحوم آقا بودم، در مسجد قائم و امثال ذلك روضه كه می‌خواندند هیچ وقت از این تعبیرها نشنیدم. یك تعبیرهایی كه اصلا شایسته نیست كه مطرح بخواهد بشود. نیازی به اینها نیست، انسان همین مقاتل را بخواند خودش كفایت می‌كند؛ مردم در همان حال و هوا قرار می‌گیرند. لذا افراد برای بیان مطالب تأمل داشته باشند و ایشان هم خودشان می‌فرمودند كه مطالعه باید شود، و روضه به كیفیتی باشد كه انگار آن صحنه را انسان احساس می‌كند. در همان صحنه قرار می‌گیرد در همان صحنه واقع می‌شود.

 علی‌كل‌حال مسئله عاشورا و دهه محرم بسیار موقع و شأن خاص و جایگاه خاصی دارد و انسان باید از این موقعیتی كه خداوند برایش پیش آورده، حداكثر استفاده را بكند و از فیوضات سیدالشهدا علیه‌السّلام بهره‌مند بشود.

 ان‌شاللَه امیدواریم كه خداوند متعال توفیق ادراك هرچه بهتر نسبت به آن معارفی كه این اولیاء الهی توفیق برای اصول به این معارف را داشتند خداوند نصیب كند و ما را در راه همان‌ها پایدار و پابرجا ان‌شاللَه قرار بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. اقبال الاعمال، ابن طاووس، ص ٣٢٤، دعاى افتتاح. [↑](#footnote-ref-1)
2. ديوان حافظ. [↑](#footnote-ref-2)
3. محجّة البيضاء، ج ٤، ص ١٧. [↑](#footnote-ref-3)